

غم غربت در اشعار ناصر خسرو، سنایی و خاقانی

احمد رضا صیادی و علیرضا نوری

نوستالژی کلمه‌ای یونانی است که ترکیبی از دو واژه «nostos» به معنای بازگشت به وطن و «algia» معادل دلنگی است. در بیشتر فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌ها، معادل نوستالژی، معانی مختلفی از قبیل: غم غربت و رنج بازگشت به وطن و سرزمین اصلی، حسرت گذشته و... نوشته شده است. (پوزافکاری، ۱۳۷۶، ذیل واژه Nostalgia).

در ترجمه و شرح انگلیسی این واژه غالباً «home sickness» را آورده‌اند. نوستالژی از علم پزشکی وارد علم روانشناسی و ادبیات گردید. این واژه در ابتدا به افراد غمگینی که آرزوی بازگشت به سرزمین مادری را داشتند؛ اطلاق می‌شد. نوستالژی به تدریج عمومیت یافت و به غم غربت و حسرت برگزیده اطلاق گردید. اندوه ناشی از علاقه به سرزمینی خاص که انسان‌ها در آرزوی رسیدن به آن هستند از مظاهر بارز نوستالژی است؛ این غم و اندوه و اشتیاق باطنی تا جایی است که مثبوتی مولانا با شکایت از غربت آغاز می‌گردد. حسرت برگزیده نیز از مصادیق بارز دیگری نوستالژی است.

شاید وجه مشترک غم غربت و حسرت برگزیده زاد و فقدان و گم گشتن آرزوهای قلبی فرد بتوان جستجو کرد. اگر افراد گذشته‌ای زیبا و سرشار از موفقیت داشته باشند، همواره در حسرت از دست رفتن آن به سر می‌برند و اگر گذشته آنان تپاه شده و دوران جوانی و طراوت ایشان در اثر غفلت‌ها و کاستی‌ها از بین رفته باشد؛ همواره بر گذشته‌ها تأسف می‌خورند و در آرزوی آینده‌ای عالی هستند. اندوه ناشی از نوستالژی صرفاً بخشی عاطفی نیست؛ در نوستالژی جنبه عقلی هم نقش به‌سزایی دارد. عقل با نگاه به سرزمین مورد علاقه و گذشته‌های خویش، با استفاده از تجارب اندوخته نسبت به زندگی حسرت می‌خورد.

از آنجا که متن در ژرف‌ترین لایه معنایی خود به آینه‌ای بدل می‌شود که آسیب‌ها و نرنج‌های روانی آفریننده خود را باز می‌تاباند (یاوری، ۱۳۷۴، ص ۲۴)، در آثار ادبی نمونه‌های بسیاری را می‌یابیم که حسرت نویسنده و شاعر را بر مسایل گوناگون می‌رساند. این طیف از هنرمندان می‌گویند تا خود را از این دلنگی‌ها رهایی بخشند؛ اگر دلنگی نسبت به سرزمین مادری و یادیار مألوف به اشتیاق رسیدن به آن مکان، خاطر خود را تسلی می‌دهند؛ اگر مایه نوستالژی ذهن شاعر عمر بر باد رفته باشد بانگاهی آرمانی به آینده، خود را آرام می‌کند.

ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱ هـ.ق) و سنایی (۴۶۳ یا ۴۷۳-۵۲۵ هـ.ق) (۱) از شاعران رنج کشیده‌ای هستند که نیمه اول عمر خویش را به نوعی تپاه کرده‌اند و در سر تا سر آثارشان بر آن حسرت می‌خورند. خاقانی (۵۲۰-۵۹۵ هـ.ق) هم اگرچه نمی‌توان برای حیات وی دو نیمه متفاوت قائل شد؛ لیکن برگزیده‌ای تأسف می‌خورد که در آن به کمال مطلوب نرسیده است. حسرت برگزیده به حسرت‌های فردی جامعه بشری تقسیم می‌گردد. حسرت فردی، شامل: غم از دست دادن عزیزان، مرگ، مشکلات و مشقاتی است که در طی زندگی برای هنرمندان به وجود می‌آید و حسرت جامعه بشری، شامل: یادآوری خاطرات تاریخی و تأسف بر حال جامعه بشری معاصر نویسنده می‌گردد.

غم غربت (home sickness)

غم غربت از حزن‌انگیزترین اشعار ناصر خسرو، سنایی و خاقانی است. ناصر خسرو پس از بازگشت از سفر هفت ساله و عدم مقبولیت در خراسان به خاطر تضاد دینی که با بزرگان آن دیار داشت، از خراسان تبعید می‌شود.

این آوارگی و علاقه به سرزمین خراسان - البته خراسانی که به دست ترکان سلجوقی اداره نگردد - سبب پیدایش اشعار زیبایی در دیوان وی گردید. از طرفی خاقانی که همواره از سرزمین شروان به بدی یاد می‌کند، در آرزوی رفتن به بغداد و خراسان است. دوری خاقانی از این دو سرزمین از سویی و

مشکلاتی که در شروان برای او وجود داشت از سوی دیگر، بسامد نوستالژی غم غربت را در آثار وی بالا می‌برد. سفرهای سنایی، رفتن او به بلخ، مکه و بازگشت به بلخ، سرخس و سرانجام غزنین؛ همچنین رنج‌هایی که در این مسافرت‌های طولانی و سرزمین‌های متعدد کشیده، سبب شد تا بسیاری از قصاید و مثنوی‌هایش به غم غربت اختصاص یابد. (دوبرین، ۱۳۷۸، ص ۸۲ به بعد) اما آنچه باعث شده تا اندوه ناشی از غم غربت در آثار این سه شاعر جلوه‌ای ویژه داشته باشد؛ تعلق خاطر به سرزمینی و گلایه از دیاری دیگر است. سنایی به بلخ و غزنین ارادت ویژه دارد؛ خاقانی از

شروان می‌نالند و علاقه‌مند به زندگی در خراسان و زیارت بغداد است. ناصر خسرو نیز از تبعید و حبس در دره یمگان نالان است و بلخ را وطن مألوف خویش می‌خواند.

خاقانی در «منشآت» شروان را کمین‌گاه ظلم و خانه نفاق می‌داند؛ از اهل آن شکایت دارد و در تعبیری زیبا از «شروان» با عنوان «بیت اشرف سفها» یاد می‌کند:

«در این تحیت صادر است از این صوب
ناصوابی و خطه بی‌خطری، مکمن ظلم و مسکن
نفاق، و بال‌خانه افاضل و بیت اشرف سفها
شروان شر البقاع و او حشوا» (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۱۹۲).

مردم عصر خاقانی هم، جز حسرت و اندوه، ارمانی برای خاقانی ندارند. خاقانی ایشان را با عبارتی چون «حشوی لقب وحشی نسب، سابعی مقال سبعی خصال، سلطنت جوی شیطنت دوست» می ستاید. (ر.ک: همان، ص ۱۹۳ به بعد) ناصر خسرو هم از خراسان خاطر خوشی ندارد؛ خراسانی که در دست فرمانروایان ترک سلجوقی قرار گرفته، در آن علمایی علم فروش به گمراهی خلق مشغولند. در وصف علمای می گوید:

علمارا که همی علم فروشدن بین
به ربایش چو عقاب و به حریمی چو گراز
هریکی همچونهنگی و زبس جهل و طمع
دهن علم فراز و دهن رشوت باز

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲)
شکایت از علمای هر زمان به وسیله دانایان گمنام روزگار، تکرار گردیده است. در عصر سلجوقیان، فریاد ناصر خسرو و امثال او از این بابت به گوش می رسد.

دوری از وطن و غم غربت دلی پرانده و تنی گدازنده برای ناصر خسرو به ارمان می آورد. قامت ناصر خسرو در اثر این حوادث خمیده می شود و در تنگنای حوادث که ترک و تازی و عراقی و خراسانی همه دشمن وی هستند، یآوری جز خدا برای خویش نمی بیند. آن گاه خطاب به باد دل افروز خراسانی می گوید:

بگذر ای باد دل افروز خراسانی
بر یکی مانده به یمگان دره زندانی
دل پرانده تر از نار پر از دانه
تن گدازنده تر از نال زمستانی
گشته چون برگ خزانی زغم غربت
آن رخ روشن چون لاله‌ی نعمانی
روی بر تافته زو خویش چو بیگانه
دستگیریش نه جز رحمت یزدانی
بی گناهی شده همواره پرو دشمن
ترک و تازی و عراقی و خراسانی

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۲۳۵)
خاقانی از خطه شروان سخت نالان است و ناصر خسرو از دره یمگان. حبش ناصر خسرو در دره یمگان تا آنجا طولانی می شود که شاعر خود را به یمگان منسوب می سازد:

پیوسته شدم نسب به یمگان
کز نسل قبادیان گسستم

(همان، ص ۲۲۱)
گرچه شروان سراب و وحشت (۲) برای خاقانی و یمگان زندان برای ناصر خسرو است و لیکن این دو سرزمین با وجود خاقانی و ناصر خسرو با ارزش گردیده است؛ چنان که در مثل است که «شرف المکان بالمکین»

اگر خوارست و بی مقدار یمگان

□ تبعید ناصر خسرو از خراسان، آرزوی خاقانی برای سفر به بغداد و خراسان و سفرهای متعدد سنایی و تحمل رنج در سرزمین های مختلف، سبب شد تا بسیاری از اشعار آنان با مایه های غم غربت (نوستالژیک) سروده شود.

مرا اینجا بسی عزاست و مقدار
اگر چه مار خوار و ناستوده است
عزیز است و ستوده مهری مار

(همان، ص ۱۷)
خاقانی هم خود را مایه افتخار شروان می داند و از مردم می خواهد که شروان را به خاطر وجود او سرزنش نکنند.

من شکسته خاطر از شروانیان؛ و زلف من
خاک شروان مومیایی بخش ایران آمده

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۶۵)

یا:
عیب شروان مکن که خاقانی
هست از آن شهر کابنداش شراست

(همان، ص ۱۱۰)
در بررسی غم غربت در آثار سنایی، ناصر خسرو و خاقانی علاقه و آفرایشان به بلخ و خراسان به چشم می خورد. بلخ از دیار آباد و پایتخت زمستانی غزنویان بوده. جوینی در «تاریخ جهانگشا» می نویسد: «بلخ از کثرت غلال و انواع ارتفاع از بقاع دیگر مرتفع تر بود و اعراض آن را از بلاد دیگر متسع بیشتر و در قرون پیشین بلخ در بلاد شرقی به مثابت مکه بودست در طرف غربی» (جوینی، ۱۳۲۹ ه.ق، ج اول، ص ۱۰۳). سنایی در غربت راجع به بلخ، چنین گفته است:

از فراق شهر بلخ اندر حریم چشم و دل
گاه در آتش بویم و گاه در طوفان شویم

(سنایی، ۱۳۶۴، ص ۴۱۵)

ناصر خسرو، بلخ را به بهشت تشبیه می کند:
ازیرا تو به بلخ چون بهشتی
وزیم من به یمگان مانده مسجون

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵)

خاقانی هم در توصیف خراسان اشعار زیادی دارد. آرزوی قلبی او این است که از سرزمین بشر خارج شود و به خراسان راه یابد. این توصیفات تاحدی زیباست که آنها را «خراسانی» نامیده اند.

(معدن کب، ۱۳۸۲، ص ۱۲)

خاقانی در یکی از قصاید خود، خراسان را بر مکه ترجیح می دهد:

نزد من کعبه است خراسان که ز شوق
کعبه را محرم گردان به خراسان یابم

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۵۳)

ناصر خسرو از فرمانروایان خراسان نالان است ولی گذشته های خراسان را به نیکی می ستاید؛ زمان هایی که به دست سامانیان اداره می شد:

خراسان ز آل سامان چون تهی شد
همه دیگر شدش احوال و سامان

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۱۰۸)

این علاقه شاعران به خراسان در آثار سعدی و حافظ به اشتیاق به شهر شیراز تبدیل می شود. سعدی که با پا از شیراز رفته، با سر به شیراز باز می گردد:

سعدی اینک به قدم رفت و به سر باز آمد
بفتی ملت اصحاب نظر باز آمد

خاک شیراز همیشه گل خوشبوی دهد
لاجرم بلبل خوش گوی دگر باز آمد

(سعدی، ۱۳۸۰، ص ۴۷۸)

حافظ هم علاقه قلبی به زادبوم خویش را این چنین بیان می کند:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش
خداوندا نگهدار از زوالش

(حافظ، ۱۳۷۴، ص ۳۲۹)

علاقه به سرزمین مألوف در آثار سنایی، ناصر خسرو و خاقانی خلاصه نمی گردد. این شور و اشتیاق در ذات همه انسان ها موجود است. زیدری نسوی مؤلف «نفثة المصذور» آن چنان وابسته به زادگاه خویش است که بنا بر گفته وی همواره وصیت می کرده، پس از مرگ جنازه اش را به سرزمین مادری انتقال دهند:

«وصیت می کرده ام که چون ودیعت حضرت، که هر آینه به حکم کل نفس ذائقة الموت سپردنی است در غربت تسلیم کرده آید... تابوت قالب را که ماوای جان مشتاق مجروح است... به زیدر رسانند.»

(زیدری نسوی، ۱۳۷۰، ص ۵۵)

در این جا اشاره ای کوتاه به اشعار سنایی، ناصر خسرو و خاقانی در توصیف غربت و فراق می شود؛ این اشعار اغلب در قالب قصیده آمده است و از حزن انگیزترین اشعار فارسی است؛ به این دلیل

گرچه در شهر کسان گلشن و کاشانه کنی
 خانه‌ی خویش، به، ارچند خرابست و بیاب
 مرد را بوی بهشت آید از خانه‌ی خویش
 مثل است این مثلی روشن و بی پیچش و تاب

(همان)

ناصر خسرو نیز غربت را فلاخنی معرفی می‌کند
 که تاکنون نظیر آن را ندیده است؛ اما در تسکین
 نوستالژی غربت و غم ناشی از آن، این گونه خود را
 تسلی می‌دهد:

نگردد مرد، مردم جز به غربت
 نگیرد قدر باز اندر نشیمن
 نهال آن گه شود در باغ پرور
 که بر داریش از آن پیشینه معدن

(همان، ص ۳۹۸)

خاقانی اشعار زیبایی در وصف فراق دارد؛ در
 غزلیات گوید:

همسنگ خویش گریه‌ی خون رانم از فراق
 تا سنگ را، ز گریه‌ی من، دل به درد خاست

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۷۸۸)

غم غربت و فراق چنان بر خاقانی و سنایی گران
 آمده است که یکی سایه را به دشواری می‌کشد و
 دیگری سایه او از او کنار می‌کشد. سنایی گوید:

غم فراق چنان زار و ناتوانم کرد

که سایه‌ی را به قفا می‌کشم به دشواری

(سنایی، ۱۳۶۴، ص ۹۹)

و خاقانی سرآید:

هر که در طالعش فراق افتاد

سایه‌ی او از او کنار کند

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۸۷)

سنایی قبل از این که راهی سفر حج گردد از
 سختی‌های راه و غربت ناشی از آن آگاه است. شوق
 دیدار کعبه گرچه وصف ناپذیر است؛ ولی دوری زن
 و فرزند و سرزمین نیز سنگین است. شاعر در
 قصیده‌ای، گاه از فرزند یاد می‌کند و گاه از خانمان:

گاه بر فرزندان چون بیدلان واله شویم

گه ز عشق خانمان چون عاشقان پڑمان شویم

(سنایی، ۱۳۶۴، ص ۲۱۵)

در همین قصیده، دوری خانواده را برابر با درمان
 نشدن درد می‌خواند:

در غریبی درد اگر بر جان ما غالب شود

چون نباشد این عزیزان سخت بی درمان شویم

(همان، ص ۴۱۷)

در «نفثة المصدور» نویسنده پس از تحمل تمام
 رنج‌ها و مشقت‌هایی که کشیده، در آرزوی دیار
 خود، این گونه می‌نویسد: «خطاب من با هر سحاب
 که بدان طرف کشیده است؛ هتیا لک یا سحاب و
 جواب با هر غراب که از آن جانب آمده است؛ یا
 ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب»

(زیلری نوی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۵)

□ خاقانی شروان را «کمینگاه ظلم
 و خانه نفاق می‌داند و با شکایت از
 اهل آن، این شهر را «بیت اشرف
 سفهاء» می‌نامد و در «منشآت»
 می‌آورد: «در این تحیت صادر است
 از این صوب ناصوابی و خطه
 بی خطری، ممکن ظلم و مسکن
 نفاق، و بال خانه افاضل و بیت
 اشرف سفهاء یعنی شروان
 شر البقاع و او حشها».

که غربت همواره برای انسان‌ها تلخ و ناگوار بوده
 است. غم غربت به طور معمول در شعر شاعرانی
 زیاتر است که در طی زندگی خود مسافرت‌های
 زیادی داشته‌اند و زمان بیشتری را در غربت سپری
 کرده‌اند.

در شعر شعرای مذکور، غربت و فراق جایگاهی
 والا دارد. ناصر خسرو غربت را به مثابه عقرب
 می‌خواند که همواره جگر او را آزار می‌دهد:

آزرده کرد کزدم غربت جگر مرا

گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۱۱)

ناصر خسرو در اندوه غربت پیش از سنایی و
 خاقانی می‌سوزد. در قصیده‌ای با مطلع:

ای غریب آب غریبی ز تو بر بود شباب

وز غم غربت از سرت برید غراب

(همان، ص ۱۸۷)

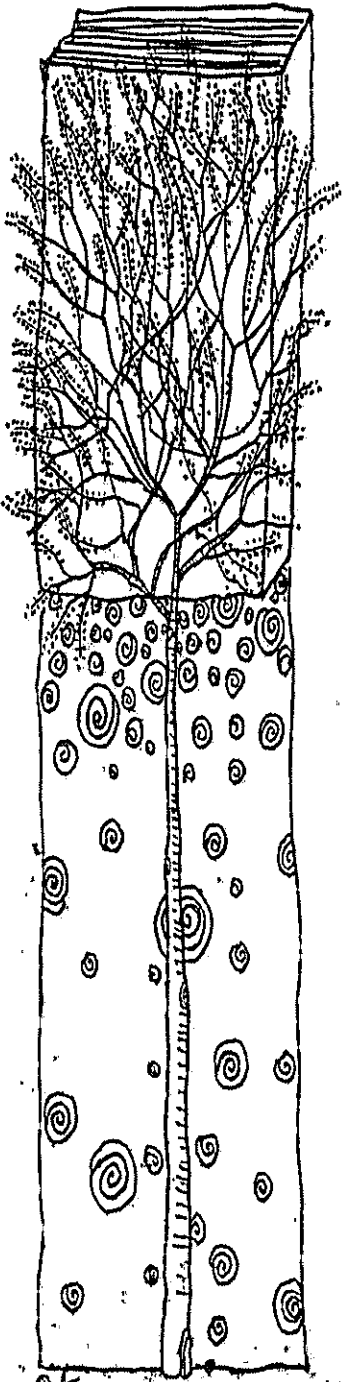
این شاعر توصیفات زیبایی درباره غربت دارد.
 در این قصیه اگرچه در ابیات بعد دنیا را وطن و
 آخرت را آن سرزمین غریب معرفی می‌کند و طبق
 معمول پس از مرتب کردن مقدمات، نتیجه‌ای
 منطقی می‌گیرد؛ اما پیداست که این اشعار از درون
 فردی جویشده که به خوبی با رنج و محنت‌های
 غربت آشنا است:

گرد غربت نشود شسته ز دیدار غریب

گرچه هر روز سرو روی بشوید به گلاب

هر درختی که ز جایش به دگر جای برند

بشود زو همه آن رونق و آن زینت و آب



نوستالژی ناشی از غم غربت، بخش اعظمی از آثار ناصر خسرو، سنایی و خاقانی را فرا گرفته است؛ دلیل عمده آن هم آوارگی، تبعید و دوری از سرزمین‌های مورد علاقه است؛ که حزن و اندوه ناشی از آن بر آثار این سه شاعر گران بها سایه افکنده است.

حسرت گذشته:

از مواردی که باعث ایجاد نوستالژی در فرد می‌شود، حسرت بر گذشته است. احساس پوچی و در نتیجه حسرت نسبت به گذشته ناشی از مسایل روزمره فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه شاعر یا نویسنده است.

انسان‌ها با پناه بردن به گذشته‌های دور یا نزدیک و یاد خاطرات، آرام خویش را تسکین می‌دهند. گاه هنرمند نسبت به گذشته احساس غرور می‌کند و به آن می‌بالد، در این صورت سنت‌ها، عقاید، زندگی ساده پیشینیان، رفتارها و اعمال آنها مورد توجه و پسند او واقع می‌گردد. اما گاهی اتفاق می‌افتد که هنرمند نسبت به زندگی گذشته و عمر تباها شده خود احساس پشیمانی می‌کند؛ این حس است که شاعر و نویسنده به آینده پناه می‌برد و امیدوار است که آینده سرشار از کمال و خوبی باشد. این طیف از هنرمندان آرمان‌گرا هستند و خود را در پناه مدینه فاضله جای می‌دهند. آرزوی وجود مدینه فاضله در آثار شعری مذکور به وفور دیده می‌شود.

حسرت گذشته با یادآوری خاطرات، ارتباط تنگاتنگ دارد. خاطره، گاه فردی است و گاهی جمعی، خاطره فردی به گذشته نزدیک نویسنده برمی‌گردد. گذشته‌ای که با تکرار و یادآوری خاطرات آن، نوعی بدبینی نسبت به واقعیت در ذهن هنرمند به وجود می‌آید. عمر تباها شده، مرگ، عشق‌های نافرجام و مسافرت‌هایی که در زندگی فرد تاثیر گذار بوده شامل خاطرات فردی است. گاهی نیز خاطرات جمعی است؛ خاطرات جمعی نوعی حس دلتنگی را به وجود می‌آورد که مربوط به نسل‌های گذشته و خیلی دور نویسنده است. احساس غربت نسبت به گذشته‌های پربار تاریخی، ایران باستان و زندگی‌های ساده مردم شامل خاطرات جمعی می‌شود.

دلتنگی نسبت به گذشته در بسیاری از آثار هنری هنرمندان دنیا دیده می‌شود. رمان «دن کیشوت» اثر «سروانتس» نمونه بارزی از بازگشت به گذشته است. در ادبیات معاصر ایران هم، رمان‌های زیادی وجود دارد که به نوعی تأسف و حسرت بر گذشته را در برمی‌گیرد. «روزگار سپری شده مردم سالخورده» و «اقلیم باد» از محمود دولت‌آبادی، «معصومه شیرازی» از محمدعلی جمالزاده، از این نمونه‌هاست.

□ سنایی قبل از این که راهی سفر

حج بشود از نسختی‌های راه و غربت

ناشتی از آن آگاهی دارد. بشوق دیدار

کعبه گرچه و صف ناپذیر، ولی

دوری از زن و فرزند و سرزمین تیز

دشتوار است...

گاه به فرزندگان چون بیدلان وله

شویم

گه ز عشق خانمان چون عاشقان

پژمان شویم

در قرآن کریم هم با آیاتی روبرو می‌شویم که افراد ستمکار نسبت به گذشته‌ها، تأسف می‌خورند. «و یوم یعض الظالم علی یدیہ یقول یا لیتی یا لیتی اتخذت مع الرسول سییلاً» یا ویلتی لیتی لم اتخذ فلاناً خلیلاً» و روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد و می‌گوید ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم ای کاش فلانی را دوست خود نگرفته بودم.

(فرقان/ ۲۷ و ۲۸)

یادآوری خاطرات گذشته و بازگشت به آنها دلایلی دارد «فریاد» هنرمند را در مدنی می‌داند که برای تخفیف درد خود ناله می‌کند و درد دل می‌گوید؛ رنجور محرومی است که از دردهای خود نالان است و پی درمان می‌گردد؛ می‌کوشد تا به شیوه‌ای خردمندانه دردهای خود را بیرون ریزد و روان را از سموم آنها پالاید.

(امیرحسین آریانپور، ۱۵۳۴، ص ۲۴۹)

بدین گونه است که شاعر و نویسنده با پناه بردن به گذشته به نوعی مرهمی برای دردهای خویش می‌یابند.

در آثار شاعران مکتب رمانتیسم اروپایی به وفور دلتنگی ایشان نسبت به قرون وسطی دیده می‌شود دکتر شمیسا در کتاب «نگاهی به فروغ» در باب حسرت گذشته می‌نویسد: «تأسف به گذشته از موتیف‌های رایج شعر فارسی است.

شاعران دوره سلجوقی به دوره محمودی حسرت می‌خورند و شاعران دوره محمودی از دوره رودکی با حسرت یاد می‌کردند»

(شمیسا، ۱۳۸۲، ص ۱۳۳)

برزسی حسرت گذشته در آثار ناصر خسرو، سنایی و خاقانی ما را با شخصیت ایشان بیشتر آشنا می‌سازد اما چه عامل یا عواملی سبب حسرت این سه شاعر نسبت به گذشته می‌گردد؟ در ذیل، عوامل دلتنگی این شاعران نسبت به مسایل مختلف آمده است: نخست حسرت فردی.

حسرت فردی:

یادآوری خاطرات گذشته‌های نزدیک و اظهار دلتنگی نسبت به آنها شامل حسرت فردی است. عمر تباها شده و حسرت بر دوران جوانی، یاد مرگ و غم از دست دادن عزیزان و تکرار خاطراتی که در ذهن فرد، منجر به ایجاد حس دلتنگی و حسرت نسبت به گذشته می‌گردد از عوامل پیدایش نوستالژی حسرت فردی است. عمر تباها شده و حسرت بر دوران جوانی در آثار ناصر خسرو، خاقانی و سنایی زیاد است.

ناصر خسرو که چهل سال ابتدای زندگی خود را با عیش و نوش تباها ساخته است، بسیار بیشتر از سنایی و خاقانی نسبت به گذشته تأسف می‌خورد.

آن قوت جوانی، و آن صورت بهشتی

ای بی‌خرد تن من، از دست چون بهشتی؟

تا صورت نکو بود افعال زشت کردی

پس فعل را نکو کن، اکنون که زشت گشتی

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۳۶۵)

خاقانی در حسرت عمر از دست رفته، در وزنی بسیار مناسب، این چنین گفته:

بین که کوکبه‌ی عمر خضر وار گذشت

تو باز مانده چو موسی به تیه خوف و رجا

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۷)

سنایی هنگامی که پایه به مرحله پیری می‌نهد، سراسر وجود او را غم و اندوه فرا می‌گیرد و به حال دوره جوانی حسرت می‌خورد.

«با آنکه سنین عمر از ستین گذشته و به حد سبعین مشرف گشته، نه مخیله را قوت تخیل مانده و نه مفکره را تحمل تأمل. سبحة نثر از هم ریخته و میدان قافیه نظم تنگ گردیده، ساز سجع از آهنگ افتاده، طبع نفور است؛ و نفس در کشاکش امور ناصبور، نه با هیچ کسم کاری و نه بر هیچ کارم قرازی»

(سنایی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۲)

ناصر خسرو و خاقانی اشعار فراوانی در باب رسیدن به پنجاه سال و در نتیجه حسرت خوردن بر آن دوران دارند: از خاقانی است:

مر ما مر من حساب العمر

چون به پنجه رسد حساب مر است

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۰۷)

(از شمار زندگانی، آنچه گذشت، گذشته است و دیگر باز نمی‌آید.)

ناصر خسرو همانند خاقانی از عمر پنجاه سال

گذشته می‌نالد و خطاب به نفس خویش، از بیدار شدن در چندروزه باقیمانده عمر، سخن می‌راند:

پس خویشت کشید پنجه‌ی سال
بر امید شراب و آب سزاب
گر نه ای مست، وقت آن آمد
که بدان سراب را ز شراب

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۲۸)

از مصادیقی که به دنبال حسرت فردی می‌آید، پیری و مرگ است. انسان‌ها هنگامی که از زندگی روزمره خسته شده و شکاف‌های عمیق در زندگی آنان ایجاد می‌گردد، خود را برای مرگ آماده می‌کنند. «فریاد» هنرمند را بیماری می‌داند که به مرگ پناه برده و به نعمت ولادت مجدد و زندگی نو نایل می‌آید.

(امیرحسین آریانپور، ۱۳۵۲، ص ۲۵۴)

ناصر خسرو در شصت و دو سالگی خویشتن را آماده سفر به جهان دیگر می‌بیند و با آسایش آن جهانی خود را تسلی می‌دهد:

پیری ای خواجه، یکی خانه‌ی تنگست که من
در او رانه همی یابم، هر سو که شوم
بل، یکی چادر شوم است که تا باقتمش
نه همی دوست پذیرد ز منش نه ز عدوم
گر برآرد از این چاه چه پاک است که من
شصت و دو سال برآمد که در این ژرف گوم

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۲۳۰)

سنایی هم پس از توصیه به نفس خویش، همگان را در معرض مرگ یابد:

روز جوانی گذشت؛ موی سیه شد سپید
پیک اجل در رسید؛ ساخته کن راحله
آنکه تو را زاد مرد؛ و آنکه ز تو زاد رفت
نیست از این جز خیال؛ نیست از این جز خله

(سنایی، ۱۳۶۴، ص ۵۹۲)

غم فقدان عزیزان هم، شامل نوستالژی حسرت فردی است. هنرمندان در برخورد با مرگ عزیزان و یاران خویش به بهترین شکل، احساسات خود را منتقل می‌کنند. از عواملی که باعث تسکین و کاهش نوستالژی غم فقدان یاران شده، این است که فرد داغ‌دیده احساسات خود را بیرون ریزد و در مورد عزیز تازه در گذشته خویش صحبت کند؛ صحبت کردن‌ها و بیرون‌ریزی احساسات باعث آرام گردیدن فرد است (۳)

دیوان خاقانی در این مورد، یکی از غنی‌ترین ذخایر ادب فارسی است، شاید در ادبیات فارسی نظیری برای خاقانی پیدا نشود که تا این حد داغ عزیزان دیده باشد. (۴)

همسر، فرزند، عمو و بسیاری از بزرگان و امامان عصر او در طول زندگی خاقانی بدرود حیات گفتند؛ بی شک تأثیر عظیم این مصائب در دیوان خاقانی مشهود است. در قصیده‌ای با مطلع:

□ غم غربت و فراق چنان بر خاقانی

و سنایی گران آمده است که یکی

سایه را به دشواری می‌کشد و

دیگری سایه او از او کنار می‌کشد.

سنایی گوید:

غم فراق چنان زار و ناتوانم کرد

که سایه را به قفافی کشم به دشواری

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشاید

ژاله‌ی صبحدم از نرگس تر بگشاید

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۳۴)

خاقانی؛ همگان را توصیه می‌کند که در رثای فرزندش اشک ماتم بریزند. به جز این مرثیه، در بسیاری از قصاید دیگر، از مرگ فرزندش یاد کرده است. در رثای همسرش نیز، مراثی زیادی دارد که با سرودن آنان خاطر خود را تسلی می‌دهد:

پیش کز بختم خزان غم رسید

هم به باغ دل بهاری داشتم

بارم انده ریخت، بیخم غم شکست

گر نه باری بیخ و باری داشتم

(همان، ص ۳۶۱)

عموی خاقانی، کافی‌الدین عمر، که نقش مهمی در شکوفایی و باروری استعداد خاقانی داشت با مرگ خود، حسرت زیادی بر دل خاقانی گذاشت. بدین ترتیب، قصاید زیادی در رثای او سروده که در آنها از خصوصیات و ویژگی‌های او سخن می‌گوید:

فیلسوف اعظم و حرز اسم، کز روی وهم

جای او جز گنبد اعظم نخواهی یافتن

چشم ما خون دل و خون جگر از بس که ریخت

اکحل و شریان ما را دم نخواهی یافتن

از دریغ آنکه روح و جسم او از هم گسست

چارارکان را دگر با هم نخواهی یافتن

(همان، ص ۴۷۵)

خاقانی به جز اهل خانه در رثای بسیاری از بزرگان

عصر نیز شعر گفته است. اما قصیده‌ای که در رثای امام محمد یحیی سروده، رنگ و بوی دیگری دارد. خاقانی در یکی از زیباترین قصاید خود با مطلع:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

(همان، ص ۱۳۶)

از امام محمد یحیی به نیکی یاد کرده است. (۵) سنایی هم، کمابیش اشعاری در رثای بزرگان عصر دارد که البته به پای قصاید شیوای خاقانی نمی‌رسد. از جمله در رثای ابوالمعالی افضی القضاة احمد بن یوسف گوید:

رفت قاضی بوالمعالی، ای سنایی آه کو

همچو دل جانست بر آن صدر جهان همراه کو؟

گمراهان پست همت را ز تبه لا اله

رهنمای و، داعی میدان الا الله کو؟

(سنایی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۹۵)

حسرت جمعی:

یادآوری خاطرات تاریخی و تأسف بر جامعه بشری معاصر نویسنده، شامل نوستالژی حسرت جمعی است. در آثار سه شاعر مزبور، نمونه‌های بسیاری در باب حسرت جامعه بشری آمده است. گاه این شاعران با یادآوری پادشاهان و پهلوانان گذشته، همگان را به عبرت گرفتن از سرنوشت آنها دعوت می‌کردند. قصیده‌ی ایوان مداین خاقانی با مطلع:

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان

ایوان مداین را آینه‌ی عبرت دان

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۶۵)

نمونه زیبای این مدعا است.

ناصر خسرو هم، با یادآوری دوران پادشاهان گذشته، همه را در چنگال مرگ گرفتار دیده:

سام و فریدون کجا شدند، نگویی

بهمن و بهرام گور و حیدر و دلدل؟

نوذر و کاووس اگر نماند به اصطخر

رستم زاول نماند نیز به زاول

پاک فرو خوردشان نهنگ زمانه

روی نهاده ست سوی مایه تعاتل

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۳۴۱)

سنایی هم در «طریق التحقیق» از حکیمان و شاهان گذشته یاد می‌کند و عاقبت آنان را مانند اشعار ناصر خسرو مرگ دانسته است:

از حکیمان عهد ارستون کو

ارسطاطالس و فلاطون کو؟

از شهان کیان، جم و هوشنگ

یا فریدون یا فر و فرهنگ

همگان خفته اند در دل خاک

آن یکی خرم، آن دگر غمناک

(سنایی، ۱۳۴۸، ص ۱۰۱)

دغدغه دین همواره مد نظر نویسندگان

فارسی زبان بوده است. حسرت گذشته ای که در آن دین با تمام موازین خود به نیکی رعایت می شده؛ آرزوی قلبی همه بزرگان بوده است.

امام قشیری در این باره گفته است: «پس بدانید رحمکم الله که خداوندان حقیقت از این طایفه بیشتر برفتند و اندر زمانه ما از آن طایفه نماند مگر اثر ایشان... ورع برفت و بساط او بر نوشته آمد و طمع اندر دل ها قوی شد و بیخ فرو برد...»

(ابوالقاسم قشیری، ۱۳۷۴، صص ۱۰-۱۱)
هجویری نیز از گذشته تصوف به نیکی یاد کرده و از قول ابوالحسن فوشنجه نقل می کند: «التصوف الیوم اسم بلا حقیقه و قد کان من قبل حقیقه بلا اسم» (هجویری، ۱۳۸۲، ص ۵۹)
در دیوان ناصر خسرو هم، بارها دیده شده که حسرت جامعه بشری به لحاظ دین، دغدغه خاطر وی بوده است:

زهد و عدالت سفال گشت و حجر
جهل و سفه زرو در مکنون شد

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۷۸)

سنایی هم، حسرت خود را درباره دین به شکلی زیبا بیان ساخته:

همه درد است کار دین، همه خون است راه حق
از این درد آسمان گردان وزان خون حلقها قربان
(سنایی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۱)

سنایی از عارفان و سالکان راه حق هم به نیکی یاد کرده است و چند قرن گذشته، خود را مملو از عارفانی خوانده که در راه دین تمام بلاها و جفاها را به جان خویش خریده اند؛ ولی در زمان او رد پای از آن جانبازی ها نیست:

... ای جنید و بایزید از خاک سرها بر کنید
تا جهانی پر جلد بینید و خلقتی بر جدال
ای دریغا صادقان گرم رو در راه دین
تیر ایشان دیله دوز و عشق ایشان سینه مال
کی خبر داری تو ای نامحرم نا اهل راه
از جفاها صهیب و از بلاهای بلال.
عالمی زاغ سیاه و نیست یک باز سپید
یک رمه افراسیاب و نیست پیدا پور زال

(همان، ص ۳۴۶)

خاقانی امور دین را در عصر خویش، تعطیل شده می یابد و دیگر خبری از بشور و غوغای سابق نیست:

دیرگاه است تا لباس کرم
بهر قد بشر ندوخته اند
خود، به پای رضا، نباخته اند
خود، به دست نظر ندوخته اند
خلعتی کان ز تار و بود و فاست
در زیان قدر ندوخته اند

(ب- خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۴۸)

نتیجه:

از مطالب آمده، چنین برمی آید که هر سه شاعر

مذکور، چگونه به گذشته نگر بسته اند. ناصر خسرو و سنایی از آن جهت به گذشته خویش می پردازند که زندگی شان شامل دو قسمت بوده است، دوره اول، زندگی مادی و پراز عیش و نوش که تکرار خاطرات آن چیزی جز غبار اندوه بر خاطر ایشان نمی نشاند. زندگی سراسر پزخاطره خاقانی نیز او را وادار می سازد تا به گذشته ها بپردازد. گذشته در نظر خاقانی، بدان خاطر ارزشی دارد که یاران و عزیزانی داشته و اینک باید در فقدان آنان به ماتم نشیند. حسرت جامعه بشری هم در آثار هر سه شاعر، جایگاهی بس والا و ممتاز دارد. جامعه ای که گذشته ای پر رونق داشته ولی به خاطر سهل انگاری ها تبدیل به دوره ظلم و ستم گردیده است. تمام این حزن و اندوه ها باعث گردیده است تا سه شاعر مزبور، پیش از پیش در ادب فارسی جلوه گری نمایند و آثار و اندیشه آنان همسو با مردم جامعه زمان خود در حرکت باشد.

منابع

- ۱- رک: حبیبی، عبدالحی؛ تحقیق بر تاریخ وفات سنایی، نیما، ش ۲۰، ص ۶۲۰؛ سرور، گویا اعتمادی، تاریخ تولد و وفات سنایی، آریانا، ج ۸، ش ۱۰، صص ۱۳-۱۴.
- ۲- خاقانی، منشآت، ۱۳۶۲، ص ۱۹۳ به بعد.
- ۳- رک: هارولد کاپلان و بنیامین سادوک، ۱۳۷۶، ص ۲۳۴ به بعد.
- ۴- رک: نصرالله امامی، ۱۳۶۹، مرثیه سرائی در ادب فارسی.
- ۵- امام محمد یحیی از شاگردان غزالی و سرآمد علمای روزگار خود بود. ریاست شافعیه نیشابور نیز بر عهده او بود.
در جریان فتنه غز و کشتار زنان و مردان و کودکان بی گناه در مسجد منیعی نیشابور، امام محمد یحیی به قتل رسید.
(برای توضیحات بیشتر رک: تاریخ ایران پس از اسلام، عباس اقبال آشتیانی؛ باقر عاقلی، نشر نامک، ۱۳۸۵، ص ۳۰۹)

منابع

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ۲- آریانپور، امیرحسین، فرویسیسم با اشاراتی به ادبیات و عرفان، ابن سینا، تهران ۱۳۵۷.
- ۳- اقبال آشتیانی، عباس، باقر عاقلی، تاریخ

ایران پس از اسلام، نامک، تهران ۱۳۸۵.

۴- امامی، نصرالله، مرثیه سرائی در ادبیات فارسی تا پایان قرن هشتم، جهاد دانشگاهی، اهواز، ۱۳۶۹.

۵- پور افکاری، نصرت الله، چکیده روانشناسی بالینی هارولد کاپلان و بنیامین سادوک، آزاده، تهران، ۱۳۷۶.

۶- فرهنگ جامع روانشناسی و روان پزشکی، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۷۶.

۷- جیونی، عظاملک، تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمد قزوینی، جلد ۱، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۲۹ ه.ق.

۸- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان، به تصحیح دکتر قاسم غنی و محمد قزوینی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، صفی عیشاه، تهران، ۱۳۷۴.

۹- روشن، محمد، منشآت خاقانی، کتاب فرزاد، تهران، ۱۳۶۲.

۱۰- شمیسا، سیروس، نگاهی به فروغ، صدای معاصر، تهران، ۱۳۸۲.

۱۱- عابدی، محمود، کشف المحجوب، غلی بن عثمان هجویری، سروش، تهران، ۱۳۸۳.

۱۲- علوی مقدم، مهیار و محمد جواد مهدوی، حکیم اقلیم عشق، دویرین، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۸.

۱۳- فروزانفر، بدیع الزمان، ترجمه رساله قشیری، امام ابوالقاسم قشیری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.

۱۴- فروغی، محمد علی، کلیات سعدی، طلوع، تهران، ۱۳۸۰.

۱۵- کزازی، میرجلال الدین، دیوان خاقانی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۵.

۱۶- مدرس رضوی، محمد تقی، مشهوری های حکیم سنایی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

۱۷- دیوان حکیم سنایی، سنایی تهران، ۱۳۶۴.

۱۸- معین کن، معصومه، شرح پانزده قصیده از دیوان خاقانی، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۲.

۱۹- مینوی، مجتبی؛ محقق، مهدی، دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.

۲۰- نذیر احمد، مکاتیب سنایی غزنوی، کتاب فرزاد، تهران، ۱۳۶۲.

۲۱- یآوری، حورا، روانکاوی و ادبیات، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۴.

۲۲- یزدگردی، امیر حسین، نقشه المصنوع، زیلری نسوی، ویراستار، تهران، ۱۳۷۰ ه.ق.